

مقدمه

طریقه‌ها یا سلسله‌های صوفیه جزئی جدایی‌ناپذیر از پیکره تصوف اسلامی‌اند که تأثیر آنها - خواه مثبت و خواه منفی - بر تاریخ، اجتماع، سیاست، فرهنگ، شعر، ادب و... انکارناپذیر است. عموماً سلسله‌های صوفیه از سده ششم شکل گرفتند و در بستر تکاملشان، در سده‌های هفتم تا نهم به رشد و شکوفایی رسیدند؛ اما در گذر زمان، با گسترش دامنه فعالیت برخی سلسله‌ها و سرازیر شدن عوام به خانقاه‌ها و دیگر مراکز صوفیه، و نیز عامه‌پسند شدن تصوف و پررنگ شدن آداب و رسوم خانقاهی و دکان‌داری برخی مرشدانها، روح و حقیقت تعالیم عرفانی رنگ باخت، تا آنجاکه از تصوف چیزی جز پاره‌ای آداب و رسوم بی‌روح خانقاهی باقی نماند. افزون بر این، در چند سده اخیر برخی سلسله‌ها بازیچه دست استعمارگران شرقی و غربی شدند، یا همچون طریقت بکتاشیه و صفی‌علیشاهی، در دام جریان‌ات سیاسی چون فراماسونری گرفتار آمدند. این آفات سبب شد برخی محققان، جریان تصوف فرقه‌ای را بررسی و نقد کنند و با نگاهی منصفانه آسیب‌ها و آفات تحزب و گروه‌بندی صوفیان را نشان دهند.

به باور نگارنده، طریقه‌ها و سلسله‌های صوفیه بازتاب و نمود اجتماعی بُعد تربیتی تصوف بوده، منشأ پیدایی آن ویژگی‌های نهفته در برخی آموزه‌های این بُعد است؛ ازاین‌رو، هرچند سرشاخه‌های درخت تصوف اسلامی را آفاتی فرا گرفته است، آسیب‌زدایی از آن به معنای قطع و خشکانیدن بُن و ریشه آن نیست.

اما پرسشی که نگارنده در این نوشتار درصدد پاسخ‌گویی به آن برآمد، این است که چگونه سلسله‌ها و طریقه‌های صوفیه، که ظهور اجتماعی دارند، از دل تصوف و عرفان اسلامی، که در آغاز چیزی جز سلوک انفرادی نبوده، سر برآورده‌اند؟ به بیانی دیگر، چه علل و عواملی باعث ظهور نخستین گروه‌های اجتماعی و طریقه‌های صوفیانه گردیده است؟

در این نوشتار با روشی تحلیلی - تاریخی، علل زمینه‌ساز و عوامل شکل‌گیری، رشد و رواج طریقه‌های صوفیانه را می‌کاویم. بررسی این عوامل افزون بر نشان‌دادن روند تاریخی شکل‌گیری نخستین گروه‌ها و طریقه‌های جمعی صوفیان، نگاه برخی محققان و پژوهشگران عرفان و تصوف را درباره خاستگاه سلسله‌ها و طریقه‌های عرفانی تغییر می‌دهد.

بُعد تربیتی تصوف و جایگاه آن

واژه «عرفان» مصدر (عَرَفَ - یعرف)، در لغت به معنای «شناختن» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۵۶۰) و در اصطلاح به معنای شناخت حضوری و شهودی خداوند متعال و صفات و افعال اوست که از راه

بررسی علل و عوامل ظهور اجتماعی نخستین طریقه‌های صوفیه

رسول مزرئی / عضو هیئت علمی موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

Nashrieh@qabas.net

دریافت: ۱۳۹۲/۸/۲۵ - پذیرش: ۱۳۹۲/۱۲/۵

چکیده

ظهور و گسترش طریقه‌ها و سلسله‌های صوفیه در دامن تصوف اسلامی، این پرسش را رقم زد که چگونه روح تصوف اسلامی که زهدورزی فردی و سلوک باطنی است، با حقیقت طریقه‌ها و سلسله‌های صوفیه، که پدیده‌ای اجتماعی است، سازگاری دارد؟ این ناسازگاری ظاهری سبب شد برخی محققان پیدایی و ظهور اجتماعی طریقه‌های صوفیانه را معلول عواملی خارجی و بیگانه با ظرفیت‌های تصوف و عرفان اسلامی، همچون ارتباط صوفیان با گروه‌های معنویت‌گرای دیگر ادیان و مکاتب و مذاهب بدانند.

بررسی شواهد تاریخی نشان می‌دهد که مهم‌ترین دلیل زمینه‌ساز بروز و ظهور طریقه‌ها و سلسله‌های صوفیه، ویژگی‌های نهفته در بُعد تربیتی تصوف، به‌ویژه رابطه ارادت میان مرید و مراد است؛ درواقع، لوازم و ویژگی‌های نهفته در نهاد این بُعد، در بستر تکامل خود، تصوف را که جریانی فردی بود و بر محور زهد می‌چرخید، به پدیده‌ای اجتماعی و گروهی، که آداب و رسوم فراوانی داشت، تبدیل ساخت و سبب ایجاد نخستین گروه‌های جمعی صوفیان شد. در گذر زمان، این گروه‌ها و فرقه‌های نخستین، متأثر از چند عامل مهم دیگر، از جمله گرایش عامه به سوی تصوف و وضع آداب و رسوم خانقاهی، به قواره طریقت‌ها و سلسله‌های امروزی درآمدند.

کلیدواژه‌ها: طریقه‌های صوفیه، عوامل ظهور، بُعد تربیتی، رابطه ارادت، مریدی و مرادی، مستحسبات صوفیه.

قلب و دل به دست آید، نه از راه حس و تجربه و عقل و نقل (مصباح، ۱۳۸۶، ص ۳۳). این شناخت و معرفت با عشق و شور و سوز و گداز همراه است و از راه تصفیه باطن و پیمودن عاشقانه مقامات و منازل سلوکی و انقطاع از غیر خدا حاصل می‌شود (یزدان‌پناه، بی‌تا، ص ۲). پس عرفان اسلامی یا تصوف یعنی معرفت شهودی به حضرت حق و صفات و افعال او که با پیمودن عاشقانه منازل و مقامات سلوکی و انقطاع از ماسوی‌الله و تطهیر باطن، بعد از رسیدن به مقام قرب الهی حاصل می‌شود. با دقت و تأمل در تعریف مزبور و تجزیه و تحلیل آن، سه عنصر اساسی به دست می‌آید که به اعتباری، سه رکن اصلی عرفان اسلامی شمرده می‌شوند و حقیقت عرفان بر پایه این سه بنا شده است. این عناصر سه‌گانه عبارت‌اند از:

۱. عنصر عمل: مستفاد از عبارت «پیمودن منازل و مقامات سلوکی و تطهیر باطن»؛

۲. عنصر معرفت: مستفاد از عبارت «معرفت شهودی به حضرت حق»؛

۳. عنصر محبت و احساس: مستفاد از عبارت «وصول به قرب الی‌الله».

این سه عنصر اساسی از اجزای ذاتی تعریف عرفان اسلامی به‌شمار آمده، سبب تمایز آن با دیگر علوم می‌شوند. هریک از این ارکان و عناصر سه‌گانه تجربه‌ای حضوری برای سالک و عارف همراه دارند که عبارت‌اند از: ۱. تجربه سالکانه؛ ۲. تجربه عارفانه؛ ۳. تجربه عاشقانه. هریک از این تجارب به ترتیب پشتوانه سه علم عرفان عملی، عرفان نظری و عرفان ذوقی‌اند. در واقع، سالکان و عارفان بالله با گزارش تجربه‌های سالکانه، عارفانه و عاشقانه و احساسی خویش که در قالب نثر و نظم تبویب و تدوین شده، بستر و زمینه شکل‌گیری سه علم راه، که هریک ناظر به جنبه‌ای از جنبه‌های گوناگون عرفان اسلامی است، فراهم آوردند.

در کنار این سه عنصر، رکنی دیگر نیز وجود دارد که از ذاتیات عرفان شمرده نمی‌شود، ولی هیچ‌گاه سیروسلوک عرفانی از آن جدا نبود؛ به بیانی دیگر، از لوازم و ضروریات سیروسلوک باطنی به‌شمار می‌آید. این رکن چهارم که تکمیل‌کننده مجموعه آموزه‌های عرفان است و در سایه آن سالک و واصل و عارف معنا می‌یابد، مسئله مهم پرورش و تربیت جان‌ها و نفوس طالبان طریقت است (یزدان‌پناه، بی‌تا، ص ۸)؛ زیرا، پیمودن مسیر سلوک بدون وجود راهنما و مرشد بسیار مشکل و چه‌بسا ناممکن باشد. ظهور و بروز این رکن در مجموعه تصوف اسلامی بیشتر به شکل آداب و سنن بود و در گذر زمان با تصوف فرقه‌ای و زندگانی اجتماعی صوفیان پیوند خورد. هریک از این چهار عنصر از نظر کارکرد و اهداف، بُعدی از ابعاد عرفان اسلامی به‌شمار می‌آیند؛ بنابراین عرفان اسلامی به اعتبار کارکردهای اصلی و درونی به چهار بُعد ذیل تقسیم می‌شود:

۱. بُعد عملی (معاملات قلبی)؛

۲. بُعد معرفتی (معارف شهودی)؛

۳. بُعد احساسی (عشق و محبت)؛

۴. بُعد تربیتی (تربیت و هدایت مریدان).

در میان این ابعاد چهارگانه، آنچه سبب شکل‌گیری نخستین مکاتب و گروه‌های اجتماعی تصوف شد و زمینه را برای ظهور نخستین طریقه‌ها و سلسله‌های صوفیه هموار ساخت، خصایص و ویژگی‌های نهفته در آموزه‌های بُعد تربیتی تصوف و عرفان اسلامی است.

بررسی عوامل زمینه‌ساز ظهور اجتماعی طریقه‌های صوفیه

علل و عوامل زمینه‌ساز یا پیش‌زمینه‌ها، عواملی‌اند که بستر لازم را برای شکل‌گیری و ظهور یک جریان یا پدیده فراهم می‌آورند. ظهور طریقت‌های صوفیانه در جامعه نیز مانند دیگر پدیده‌های اجتماعی پیش‌زمینه‌هایی داشته است. به باور ما مهم‌ترین دلیل زمینه‌ساز بروز و ظهور طریقه‌ها و سلسله‌های صوفیه، ویژگی‌های نهفته در بُعد تربیتی تصوف، به‌ویژه مهم‌ترین آموزه آن، یعنی رابطه ارادت میان مرید و مراد است؛ در واقع، خصوصیات نهفته در نهاد این بُعد، در بستر تکامل خود، تصوف را که جریانی فردی بود و حول محور زهد و سلوک انفرادی می‌چرخید، به پدیده‌ای اجتماعی و گروهی، که آداب و رسوم فراوانی داشت، تبدیل ساخت و بدین‌سان نخستین شکل از گروه‌بندی صوفیان بروز و ظهور اجتماعی یافت. در گذر زمان این تحزب و گروه‌بندی، تحت تأثیر چند عامل مهم دیگر، زمینه را برای شکل‌گیری نخستین طریقه‌های صوفیانه هموار ساخت. عمید زنجانی در این‌باره می‌گوید:

از آنجا که در دوره اول، تصوف از مسائل فکری اختلافی بر کنار بود و نیز معمولاً به‌طور انفرادی صورت می‌گرفت، لذا در آن عصر اختلاف شدیدی که موجب انشعاب در طریقه تصوف گردد به ظهور نیویست. ولی برخلاف [این دوره]، دوره دوم که به تدریج با پیداشدن افکار و عقاید جدید اختلافات فکری، که درحقیقت نخستین مظاهر انشعاب در تصوف بود، آغاز گردید و چون صوفی‌گری این عصر معمولاً به‌صورت دسته‌جمعی و ارشاد و مریدپروری بود، از این‌رو اختلافات فکری و عملی مشایخ این دوره موجب اختلاف دسته‌های مریدان و بالاخره انشعاب شد؛ بدین ترتیب، طریقه‌های مختلفی به وجود آمد (عمید زنجانی، ۱۳۶۷، ص ۲۱۱).

اما پرسش این است که رابطه ارادت میان مرید و مراد، چه ویژگی‌هایی دارد که موجبات گروه‌بندی صوفیان را فراهم آورده است؟ در ادامه برای روشن شدن پاسخ این پرسش و تبیین نقش بُعد تربیتی تصوف در تحزب و فرقه‌گرایی صوفیان، برخی لوازم و ویژگی‌های این بُعد را بررسی می‌کنیم.

ضرورت وجود پیر و استاد سلوک

بُعد تربیتی تصوف عهده‌دار پرورش و تربیت روحی و معنوی سالکان و راهنمایی و ارشاد طالبان سیر الی‌الله است. یکی از لوازم مهم بُعد تربیتی تصوف ضرورت وجود مرشد و راهنما یا به‌تعبیر صوفیه شیخ و پیر طریقت است. توضیح اینکه به نظر صوفیان، سالک نومرید برای رسیدن به مقام قرب الی‌الله، باید در باطن خویش سفر کند و منازل و مقامات متعددی را بپیماید؛ اما پیمودن این منازل و مقامات و قدم نهادن در جاده بی‌پایان و ظلمانی سلوک، بی‌همراهی خضر راه و مرشد کامل دشوار و ناممکن است، چنان‌که حافظ می‌گوید:

قطع این مرحله بی‌همراهی خضر مکن ظلماتست بترس از خطر گمراهی

(حافظ، ۱۳۳۸، ص ۳۶۷)

مهم‌ترین مستند شرعی صوفیان بر ضرورت اطاعت و پیروی سالک طریق الی‌الله از شیخ و مرشد کامل، داستان حضرت موسی علیه السلام و حضرت خضر علیه السلام است، که خداوند در سوره مبارکه کهف آیات ۶۰ تا ۸۲ به آن اشاره کرده است. به باور آنها همچنان‌که حضرت موسی علیه السلام نباید به کارهای حضرت خضر علیه السلام اعتراض می‌کرد، سالک نیز در پیمودن مسیر سلوک نباید بر دستورهای سلوکی شیخ زبان اعتراض گشاید، یا دچار شک و تردید شود.

از این رو، نویسندگان صوفی مشرب در کتاب‌ها و رسائل خود از ضرورت وجود شیخ و مرشد کامل در سیر و سلوک عرفانی سخن گفته‌اند؛ از جمله این نویسندگان شیخ نجم‌الدین رازی است که در فصلی جداگانه درباره موضوع احتیاج مرید به مرشد و شیخ واصل و کامل مکمل سخن گفته و وجوه متعددی برای آن ذکر کرده است. وی در کتاب *مرصاد العباد* در باب ضرورت وجود شیخ و استاد طریقت چنین می‌نگارد:

بدانک در سلوک راه دین و وصول به عالم یقین، از شیخی کامل، راهبر راه‌شناس، صاحب ولایت، صاحب تصرف گزیر نباشد. ... موسی را - علیه الصلوة - با کمال مرتبه نبوت و درجه رسالت و اولوالعزمی، در ابتدا ده سال ملازمت خدمت شعیب همی بایست تا استحقاق شرف مکالمه حق یابد، و بعد از آنک به دولت کلیم الهی و سعادت... رسیده بود، و پیشوایی دوازده سبط بنی‌اسرائیل یافته، و جملگی تورات از تلقین حضرت تلقی کرده، دیگر باره در دبیرستان تعلم علم لدنی از معلم خضر التماس ابجد متابعت می‌بایست کرد. ... مفتون و مغرور و ممکور این راه کسی است که پندارد بادیه بی‌پایان کعبه وصال بسیر قدم بشری بی‌دلیل و بدرقه قطع توان کرد (رازی دایه، ۱۳۷۹، ص ۲۲۶-۲۲۷).

شیخ نجم‌الدین ده وجه در سبب احتیاج مرید سالک به شیخ واصل ذکر می‌کند که برخی آنها عبارت‌اند از: نامشخص بودن مسیر؛ خطر سقوط در پرتگاه و دره‌های شبهات؛ آفت ناامیدی و خستگی و

دل‌سردی؛ خطر توهم رسیدن به مقصد؛ عدم تمییز بین الهامات ربانی و تسویلات شیطانی؛ احتیاج به تلقین ذکر (همان، ص ۲۲۸-۲۳۵).

رابطه مریدی و مرادی

اساسی‌ترین آموزه بُعد تربیتی تصوف رابطه مریدی و مرادی است. این رابطه که می‌توان آن را «رابطه ارادت» نامید، در واقع همان انس و الفتی است که بین مریدان و مشایخ تصوف ایجاد می‌شود و پیروی و تبعیت از شیوه تربیتی و دستورهای سلوکی شیخ و مرشد، جز در سایه این رابطه امکان‌پذیر نیست. به بیانی دیگر، رابطه ارادت میان مرید و مراد، روح و حقیقت بُعد تربیتی عرفان اسلامی و هسته مرکزی آن است.

در گذر زمان برخی مرشدانها و مستصوفه برای رسیدن به خواش‌های نفسانی دام کید گشودند و با سوءاستفاده از این رابطه مریدان بسیاری را گمراه ساختند؛ بنابراین، بزرگان صوفیه، برای کوتاه‌کردن دست مرشدان دروغین، صفات و شروط خاصی برای رسیدن به مقام راهنمایی و ارشاد برشمردند، تا سالکان و رهروان طریقت، مشایخ حقیقی را از دکان‌داران مقام شیخوخیت تمییز دهند. در سده‌های میانی (سده ششم به بعد) این صفات و شروط و ویژگی‌ها، با عنوان آداب مقام شیخیت به کتاب‌های صوفیان وارد و به آیات و روایات و سیره مشایخ پیشین مستند شد.

یحیی باخرزی از جمله نویسندگانی است که شروط و لوازم مقام شیخیت را برشمرد و به برخی وظایف شیخ واقعی اشاره کرد. به نظر وی از مهم‌ترین وظایف مرشد کامل این است که مریدان را در ظاهر و باطن، گفتار و کردار به پیروی از سنت و سیره رسول الله صلی الله علیه و آله دعوت کند (باخرزی، ۱۳۸۳، ص ۶۴). به عقیده باخرزی پیر حقیقی کسی است که خود مقامات و منازل سلوکی را پشت سر گذارد و به الهام الهی در راه تربیت و ارشاد طالبان حقیقت کوشا باشد (باخرزی، ۱۳۸۳، ص ۶۵).

عبدالرزاق کاشانی نیز از دیگر نویسندگان عارفی است که از ویژگی‌های شیخ طریقت سخن گفته است. به نظر وی استاد طریقت، انسان کاملی است که از آفات و امراض نفس و روش مداوای آن به‌خوبی آگاه باشد. *عبدالرزاق* در تعریف شیخ می‌گوید: «شیخ، انسان کاملی است که در علوم شریعت و طریقت و حقیقت به حد کمال رسیده باشد؛ به جهت آگاهی از آفات و امراض و... نفوس و آشنایی به ذات آنها و قدرت بر شفا و توانایی هدایت آنها» (کاشانی، ۱۴۲۶ق، ص ۳۸).

البته مریدان نیز در برابر شیخ کامل واصل وظایفی داشتند که نباید به آنها بی‌اعتنایی می‌کردند. دو

مورد از مهم‌ترین وظایف مریدان که سبب محکم‌شدن پیوند میان مرید و مراد می‌گشت و رابطه ارادت را مستحکم می‌کرد، اعتقاد به تفرد و یگانگی شیخ و اطاعت از دستورهای سلوکی شیخ و مرشد طریقت بود. در ذیل، نخست این دو وظیفه را شرح داده، سپس به میزان نقش رابطه ارادت در فراهم آوردن بستر شکل‌گیری نخستین سلسله‌ها و طریقت‌های صوفیانه اشاره می‌کنیم.

اعتقاد به تفرد و یگانگی شیخ

به باور صوفیان از مهم‌ترین وظایف شاگرد در قبال استاد این است که در امر تربیت و تهذیب، پیر خود را از همه مشایخ کامل‌تر بدانند، تا از این رهگذر، رابطه محبت و الفت میان او و استادش محکم‌تر گردد. کاشانی درباره این وظیفه چنین می‌نگارد:

[وظیفه] اول، اعتقاد تفرد شیخ به تربیت و ارشاد و تأدیب و تهذیب مریدان، چه، اگر دیگری را در مقابل او یا کامل‌تر از او بیند، رابطه محبت و الفت ضعیف بود و بدان واسطه اقوال و احوال شیخ را در وی زیادت تأثیری و سرایتی نباشد، چه، واسطه نفوذ اقوال و رابطه سرایت احوال شیخ در مرید، محبت است. هرچند محبت کامل‌تر، استعداد مرید صورت تربیت شیخ را قابل‌تر (کاشانی، ۱۳۷۶، ص ۲۱۹).

به عقیده آنان از جمله آسیب‌هایی که از ناحیه زانوردن نزد چند شیخ و عدم تبعیت از شیخی واحد بر سالکان طریقت، به‌ویژه مریدان مبتدی وارد می‌شود، این است که رابطه ارادت میان مرید و مراد کم‌رنگ شده و استحکام خود را از دست می‌دهد. باخرزی درباره آفات هم‌نشینی مرید مبتدی با پیری دیگر چنین می‌گویی:

و بر شیخ واجب است که مرید را نگذارد تا نزدیک شیخ دیگر رود، یا با اصحاب شیخ دیگر بنشیند که مضرت به مریدان مبتدی زود راه یابد، و یکی از مضرات با اصحاب شیخ دیگر بنشستن آن است که آن شیخ شاید که مریدان خود را به کاری امر کرده باشد و مخالفت نفس ایشان در آن باشد و آن امر موافق هوای طبع مرید این شیخ دیگر باشد و شیخ او، او را مخالف این امر فرموده باشد و این مرید اصحاب آن شیخ را بیند که بر این امر نیز اقدام می‌نمایند. او پندارد که او را این مضر نیست، بر این امر اقدام نماید، یا به صحبت آن شیخ میل کند. به حسب آنکه اصحاب او موافق طبع او باشند و نداند که این امر مخالف طبع آن اصحاب است و صلاح کار ایشان درین است. و دیگر آن است که به نزدیک آن شیخ که می‌رود به زیارت یا به ارادت، او را از شیخ خود فروتر می‌داند یا بلندتر؟ اگر بلندتر داند منزلت شیخ او از دل او به قدر ساقط گردد و این مضرت و بزرگ‌تر امراض است مرید را؛ و اگر فروتر داند به نزدیک کسی که به اعتقاد تو ناقص است رفتن، روزگار ضایع کردن باشد و این عین مضرت است (باخرزی، ۱۳۸۳، ص ۷۳-۷۴).

او در ادامه با بیان اینکه سبب ممنوعیت صحبت با دیگر مشایخ طریقت، دفع مفاسد و مضرات مزبور است، به اتهامی که از سوی عامه مردم و مریدان بی‌صدق بر مشایخ صوفیه وارد شده است پاسخ می‌دهد و می‌گوید:

بدان که غرض از منع به نزدیک شیخی دیگر رفتن و با اصحاب دیگر صحبت داشتن (دفع) این مفسده‌هاست که بیان کردیم و آنچه مردم عام و مریدان بی‌صدق در خیال آرند که منع مریدان از زیارت شیوخ و اصحاب دیگر حسد است و تکبر و طلب ریاست، این سخن بر شیوخ باطل و افتراست. و حاشا که مقام شیوخ - رضی الله عنهم - این باشد و از این نوع غرض پیرامن خاطر ایشان گردد، و نعوذ بالله من ذلک (همان، ص ۷۴-۷۵).

اطاعت از دستورهای سلوکی مرشد

از منظر صوفیان یکی دیگر از وظایفی که شاگرد و نومرید در قبال استاد و شیخ کامل دارد، انقیاد و تسلیم در برابر تصرفات شیخ و ترک اعتراض بر او و سپردن اختیار امور سلوکی خود به پیر طریقت است (کاشانی، ۱۳۷۶، ص ۲۲۰-۲۲۱). آنان می‌گویند: مرید باید همچون مرده‌ای در دستان مرده‌شور، نفس خود را به شیخ تسلیم کند (باخرزی، ۱۳۸۳، ص ۹۱).

در باور متصوفه، شوم‌ترین مرید کسی است که در برابر دستورهای شیخ به فتوهای فقیهان استناد جوید؛ زیرا «در طریقت تقوا حکم می‌کند نه فتوا» (همان، ص ۹۱). البته باید توجه داشت مراد ایشان از تقوا، مرتبه بالاتر فتواست، یعنی سالک نباید فتاوی فقهی را بهانه کند و از وظایف سلوکی که عمدتاً رعایت مستحبات و ترک مکروهات و انجام آداب سلوکی مشقت‌بار است، بگریزد؛ بنابراین این انقیاد و اطاعت هرگز به معنای ترک واجب یا فعل حرام نیست؛ از این‌رو، بر مریدان واجب است از اعمال و رفتاری که در شرع مقدس حرام است اجتناب کنند؛ حتی اگر به دستور شیخ باشد. بله شیخ می‌تواند مرید را از انجام اعمالی که در شرع مباح است منع کند و مرید نباید در مقابل این ممنوعیت به سخنان فقیهان تمسک جوید. باخرزی در این‌باره می‌گوید:

به نزدیک مشایخ حرکتی و عملی که حرام است، به هیچ وجهی رخصت نیست که مرید به آن اتیان کند. و اما حرکاتی و اعمالی که شرع مباح داشته است، شوم‌ترین مریدان آن است که از امری که مباح است اگر شیخ او را از آن منع کند مرید به اقاویل علما با شیخ حجت گوید (همان، ص ۸۵).

البته مسئله سرسپردگی و اطاعت و تبعیت از پیر و مرشد به تدریج باعث به وجود آمدن آفات و انحرافات در بُعد تربیتی تصوف گشت؛ زیرا، برخی مرشدنماها بر مریدان خود این‌گونه تلقین کردند که سالکان طریق الی‌الله باید معتقد به عصمت شیخ خود باشند و حتی اگر مرشد به آنان دستوری خلاف احکام حلال و حرام شریعت مقدسه داد، انجام دهند. حال آنکه مشایخ تصوف به صراحت گفته‌اند که شیخ معصوم نیست و اجازه ندارد مریدان را به فعلی خلاف احکام و جویی شریعت دستور دهد. باخرزی در دفع این شبه چنین می‌نگارد: «بر مرید واجب است که در شیخ خود چنین اعتقاد کند که او

عالم است بالله تعالی، و ناصح است به خلق الله تعالی، و به سلوک و منازل عارف است؛ اما در شیخ این اعتقاد نکند که او در احوال معصوم است» (همان، ص ۹۱).

بررسی نقش آموزه‌های بُعد تربیتی تصوف در گروه‌بندی صوفیان

پس از تبیین بُعد تربیتی عرفان و آشنایی با اساسی‌ترین و مهم‌ترین آموزه آن، یعنی رابطه ارادت میان مرید و مراد و همچنین شناخت شروط مرشدی و وظایف مریدی، همچون انقیاد و تسلیم در برابر دستورهای سلوکی شیخ و اعتقاد به تفرد و یگانگی او، نوبت به بررسی نقش این عامل در روند اجتماعی شدن جریان تصوف اسلامی می‌رسد.

چنان‌که پیش‌تر گفتیم، رابطه میان مرید و مراد نقشی مستقیم در شکل‌گیری طریقت‌ها و سلسله‌های تصوف نداشت و فقط بستر را برای ظهور آنها هموار ساخت؛ در واقع این عامل علت و سبب اصلی و مستقیم بروز نخستین گروه‌بندی‌های کلان صوفیه یا همان مکاتب تصوف و همچنین نخستین گروه‌ها و فرقه‌های اجتماعی تصوف است که به مشایخ بزرگ صوفیه منسوب بودند؛ ولی در گذر زمان این مکاتب و گروه‌های نخستین، که با اندکی تسامح آنها را می‌توان شکل ابتدایی طریقه‌ها و سلسله‌های صوفیه دانست، تحت تأثیر چند عامل از جمله افزایش جمعیت طالبان تصوف و وضع آداب و رسوم خانقاهی، به شکل سلسله‌های صوفیه امروزی درآمدند.

برای روشن شدن اینکه چگونه رابطه میان مرید و مراد و دو ویژگی اساسی آن، یعنی تسلیم در برابر تصرفات سلوکی شیخ و اعتقاد به تفرد او سبب تحزب و گروه‌بندی صوفیان در دوران نخستین گردید، باید به دو ویژگی نخستین مکاتب و گروه‌های جمعی صوفیان توجه کرد. این دو ویژگی عبارت‌اند از:

۱. **محوریت مرشد طریقت در تربیت مریدان:** نخستین ویژگی که باید کانون توجه قرار بگیرد، این است که در دوران نخستین مسئله پرورش و تربیت مریدان یا به بیانی دیگر حقیقت تصوف، به دور محور شیخ و استاد طریقت می‌چرخید. در واقع قیام و تداوم فرقه و گروهی خاص، به وجود شیخ و بزرگ آن گروه وابسته بود؛ از این‌رو، بیشتر گروه‌های نخستین و همچنین طریقه‌ها و سلسله‌های متأخر با نام مشایخ بزرگ تصوف شناخته می‌شدند. سیدحسین نصر در این‌باره می‌گوید: «در طی چهار تا پنج قرن نخست اسلام، تعالیم تصوف به‌طور شخصی توسط شیخی منتقل می‌شد که مریدانی به دور او گرد می‌آمدند. به تدریج، جریان نزولی زمان و جدایی جامعه مسلمانان از منشأ وحی، سازمان به‌شدت منسجم‌تری را ایجاد کرد که همچنان پیرامون محور شیخ (که پیر یا مرشد نیز نامیده می‌شد) استوار بود

و معمولاً به نام مؤسس خوانده می‌شد و بر مبنای مجموعه قواعد خاص مربوط به آداب و رفتار، اوراد، انواع مراقبه و غیره قرار داشت» (نصر، ۱۳۹۱، ص ۴۹-۵۰).

۲. **تفاوت روش سلوکی مشایخ صوفیه:** از دیگر ویژگی‌هایی که باید بدان توجه داشت، این است که تصوف هر یک از مشایخ بزرگ صوفیه، به‌ویژه مشایخ دوران نخستین، متأثر از عوامل گوناگونی همچون موقعیت جغرافیایی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، مذهبی و... رنگ منحصر به فردی می‌گرفت و این امر سبب اختلاف در افکار، عقاید و روش تربیتی او و در نتیجه تمایز شیخی از شیخ دیگر می‌گشت؛ مثلاً یکی از مسائلی که مشایخ نخستین صوفیه درباره تأثیر آن در تهذیب نفوس مریدان با هم اختلاف داشتند، مسئله «سفر» بود. در دستینه‌های تصوف نقل شده است که عده‌ای از مشایخ سفر را لازمه تربیت و تهذیب نفس می‌دانستند؛ از این‌رو، دائماً از شهری به شهر دیگر مسافرت می‌کردند؛ در مقابل، گروهی دیگر سکونت و اقامت در خانقاه‌ها را اختیار کرده، بهانه صوفیان را در تأثیر سفر بر تهذیب نفس، نتیجه کم‌ظرفیتی آنان می‌پنداشتند (عطار نیشابوری، ۱۳۸۶، ص ۱۵۱). کشیری از جمله نویسندگانی است که به این اختلاف دیدگاه اشاره کرده و درباره آن چنین نوشته است:

و این طایفه مختلف‌اند اندرین، از ایشان گروهی اقامت اختیار کردند بر سفر، و سفر نکردند مگر حج اسلام. و غالب بر ایشان، اقامت بوده است چون جنید و سهل عبدالله و بویزید بسطامی و ابوحفص و غیر ایشان. و گروهی از ایشان سفر اختیار کرده‌اند و بر آن (سفر) بوده‌اند تا آخر عمر، چون ابوعبدالله مغربی و ابراهیم ادهم. و بسیاری بوده است از ایشان که به ابتدا، اندر حال جوانی سفر کرده‌اند بسیار، پس بنشسته‌اند باخر حال چون ابوعثمان حیری و شبلی و جز ایشان و هر یکی را از ایشان اصل‌هایی بودست که بر آن بنا کرده‌اند کار خویش (کشیری، ۱۳۷۴، ص ۴۸۷).

حال با توجه به این دو ویژگی و در نظر گرفتن دو خصیصه اساسی رابطه مریدی و مرادی، یعنی اطاعت تام از شیخ و اعتقاد به یکی بودن او، که سبب مستحکم‌تر شدن این رابطه می‌گشت؛ به راحتی می‌توان به نقش شیخ و مرید و رابطه ارادت میان آن دو در پیدایش نخستین گروه‌های صوفیه و همچنین آماده‌ساختن بستر لازم برای شکل‌گیری طریقه‌ها و سلسله‌های صوفیه پی برد؛ زیرا، از یک‌سو محوریت شیخ طریقت و روش سلوکی منحصر به فردش سبب تمایز شیخ و مرشدی از شیخ و مرشدی دیگر می‌شد و از سوی دیگر، تسلیم در برابر تصرفات شیخ و اعتقاد به تفرد او، سبب جمع شدن عده‌ای از مریدان به گرد یک شیخ می‌گشت؛ بدین ترتیب، شیخی با پیروانش در مقابل شیخی دیگر و مریدانش قرار گرفته، در نتیجه گروهی به رویارویی با گروه دیگر می‌ایستادند. در گذر زمان با افزایش شمار مشایخ، بر تعداد گروه‌ها نیز افزوده شد و بدین سان فرقه‌ها و گروه‌های فراوانی پدید آمد.

بنابراین، آنچه باعث می‌شد اختلاف‌های عقیدتی و تربیتی مشایخ تصوف جنبه گروهی و اجتماعی پیدا کند و به تمایز مکتبی از مکتب دیگر و فرقه‌فرقه شدن صوفیان بینجامد، همین رابطه مرید و مرادی و ویژگی‌ها و آداب خاص آن است؛ آدابی همچون پیروی و اطاعت از دستوره‌های سلوکی شیخ و اعتقاد به تفرد و یگانگی او، که سبب تمایز مریدان و پیروان یک شیخ از شیخی دیگر و جدایی گروهی از گروه دیگر و در نتیجه گروه‌بندی و تحزب صوفیان گردید.

آنچه گفتیم مهم‌ترین عامل زمینه‌ساز نخستین طریقه‌های صوفیه و عامل اصلی شکل‌گیری نخستین مکاتب و گروه‌های جمعی صوفیان بود. اکنون دو عامل مهم را که در پیدایی و رواج طریقه‌ها و سلسله‌های صوفیه نقشی مستقیم ایفا کردند، می‌کاویم.

عوامل شکل‌گیری و رواج سلسله‌ها و طریقت‌های تصوف

بررسی‌های تاریخی نشان می‌دهد که دست‌کم دو عامل مهم در پیدایی، رشد و رواج نخستین سلسله‌ها و طریقه‌های تصوف نقش مستقیم و مؤثری داشته‌اند:

گرایش عامه مردم به سمت تصوف

وضع آداب و رسوم خانقاهی

این دو عامل مهم با توجه به تأثیر و تأثری که بر هم داشتند در مرحله نخست سبب شکل‌گیری طریقت‌ها و سلسله‌های تصوف و سپس سبب رشد و شکوفایی آنها گردیدند.

در تبیین نقش دو عامل مزبور در شکل‌گیری نخستین طریقت‌های تصوف یا به بیانی دیگر، در تبدیل گروه‌های جمعی کوچک، که دور محور پیر و مرشد خود می‌چرخیدند، به سلسله‌ها و طریقت‌های تصوف، که آداب و رسوم خانقاهی در آنها رنگ‌وبوی بیشتری داشت، باید گفت: پس از شکل‌گیری نخستین مکاتب و گروه‌های جمعی صوفیان در شهرها و مناطق مختلف، و جمع‌شدن گروهی از طالبان سیروسلوک گرد پیران و مرشدان نام‌دار تصوف، و آغاز زندگی گروهی، برخی عوامل درونی از جمله رفتار و گفتار مشایخ صوفیه و نیز برخی عوامل بیرونی همچون فطرت معنویت‌گرای بشر، سبب گرایش طالبان طریقت به سوی تصوف و پیران صوفیه گردید؛ در نتیجه مشایخ و بزرگان تصوف نیاز به احداث مکان مخصوصی احساس کردند که برای سیروسلوک مناسب باشد؛ به تدریج چنین مکان‌هایی را ساختند. بدین‌سان بساط موعظه و ارشاد از کنج خرابه‌ها و سردابه‌ها و گوشه

مساجد و دکان و خانه پیر و مرشد برچیده و به مکان‌های مخصوصی که بعدها خانقاه، دویره، رباط، تکیه و... نام گرفت، منتقل شد. آن‌ماری شیمل در این‌باره می‌گوید:

در زمانی که این طبقات و اصناف صوفیه، به تدریج پدیدار می‌شدند، دیگر مرکز فعالیت‌های عرفانی را خانه شخصی و یا مغازه پیر و مرشد هر سلسله تشکیل نمی‌داد. برای مواجهه با تعداد روزافزون شاگردان و مریدان تازه‌وارد، ساختار رسمی‌تر و منظم‌تری مورد نیاز بود. در بخش شرقی جهان اسلام مراکز جدید معمولاً به نام خانقاه خوانده می‌شد (شیمل، ۱۳۷۷، ۳۸۶).

در گذر زمان، به سبب وجود آموزه‌های خاص عملی، اعتقادی، ذوقی و تربیتی در تصوف اسلامی، بر شمار مشتاقان و طالبان سیروسلوک افزوده شد. افزایش روزافزون جمعیت پیروان و مریدان تصوف، فرقه‌ها و گروه‌های کوچک، نخستین صوفیان را به گروه‌هایی بزرگ‌تر تبدیل کرد؛ از این‌رو مشایخ بزرگ صوفیه برای رتق و فتق بهتر امور و رسیدگی به وضع معیشتی شاگردان و بالا بردن سطح کیفی تربیت و ارشاد تازه‌واردان، به وضع و جعل قوانین و آداب و رسومی که بعدها مستحسنان صوفیه نامیده شد، اقدام کردند. مقصود از مستحسنان صوفیه امور بدیعی بود که دلیل و برهانی از شرع مقدس بر آن اقامه نشده بود و مشایخ صوفیه با اجتهاد خود وضع کرده بودند، ولی با حکم عقل و قوانین شرع تناقض نداشته و با روح کلی آنها تناسب داشت. کاشانی در *مصباح الهدایة* درباره معنای استحسان چنین می‌گوید:

مراد از استحسان، استحباب امری و اختیار رسمی است که متصوفه آن را به اجتهاد خود وضع کرده‌اند، از جهت صلاح حال طالبان، بی‌آنک دلیلی واضح و برهانی لایح از سنت بر آن شاهد بود. مانند لباس خرقة و بنای خانقاه و اجتماع از بهر سماع و نشستن در چله و غیر آن، هر چند آن اختیار از تشبث و تمسک به سنی خالی نبود. و نظر ایشان در تقیید ظاهر مریدان و مسترشدان به مراعات آن رسوم و محافظت بر آداب آن، همگی بر تحصیل اجتماع بواطن و منع آفات و حفظ اوقات و تأکید رابطه محبت و الفت ایشان مقصور، و تکلف و ریا و طلب شهرت و سمعت و امتیاز و اختصاص از دیگران در این قصد، بل در جمله مقاصد از ایشان دور (کاشانی، ۱۳۷۶، ص ۱۴۶).

در سده‌های بعد جاذبه و ویژگی‌هایی که در برخی این مستحسنان و آداب و رسوم، همچون سماع و اذکار جمعی، وجود داشت، در کنار عواملی دیگر همچون فشار دستگاه حکومتی، و روحیه انزواطلبی برخی اقدار آسیب‌دیده از جریانات سیاسی و نیز میل به اباحه‌گری برخی شریعت‌گریزان، عامه مردم را به سوی خانقاه‌ها و زاویه‌های صوفیان روانه کرد، در نتیجه، موجب رشد و رواج تصوف خانقاهی در دوران میانی تاریخ تصوف اسلام (حدود سده ششم به بعد) گردید.

نکته درخور توجه اینکه وضع مستحسنان و آداب و رسوم خانقاهی و افزایش جمعیت طالبان

طریقت، هرچند سبب رشد و رواج تصوف خانقاهی گردید؛ در گذر زمان با گسترش دامنه تصوف خانقاهی، هدف اصلی از وضع این آداب و رسوم، تحت تأثیر عواملی چند، از جمله دکان‌داری برخی مرشدانها که دام کید گشوده بودند و نیز کج‌فهمی برخی پیروان و مریدان تازه‌وارد، و همچنین سوءاستفاده مستصوفه صوفی‌نما، فراموش شد و گاه نتیجه‌ای عکس داد. این کار سبب شد روح و حقیقت تصوف و عرفان که ریاضت و زهدورزی و کنترل نفس بود، پشت غبار آداب و رسوم خانقاهی پنهان شود. این مسئله به اندازه‌ای به تصوف اسلامی آسیب زد که در چند سده اخیر برخی عارفان حقیقی با اینکه تحت تربیت و پرورش شیخ و استادی قرار داشتند و سلسله‌وار به مشایخ قبل از خود متصل می‌شدند، از نام صوفی و طریقت و سلسله‌گريزان شدند. *علامه طباطبائی* درباره علت انحطاط تصوف و عرفان حقیقی چنین می‌گوید:

اولاً: هر شأنی از شئون زندگی که عامه مردم با آن سروکار دارند، وقتی اقبال نفوس نسبت به آن زیاد شد، و مردم عاشقانه به‌سوی آن گرویدند، قاعده کلی و طبیعی چنین است که عده‌ای سودجو و حيله‌باز خود را در لباس اهل آن مکتب و آن مسلک درآورده، آن مسلک را به تباهی کشند و معلوم است که در چنین وضعی همان مردمی که با شور و عشق روی به آن مکتب آورده بودند، از آن مکتب متنفر می‌شوند. ثانیاً: جماعتی از مشایخ صوفیه در کلمات خود این اشتباه را کردند که طریقه معرفت نفس، هرچند که طریقه‌ای است نوظهور، و شرع مقدس اسلام آن را در شریعت خود نیاورده، الا اینکه این طریقه مرضی خدای سبحان است، و خلاصه این اشتباه این بود که من‌درآوردی خود را به خدای تعالی نسبت دادند، و دین تراشیدن و سپس آن را به خدا نسبت دادن را فتح باب کردند. ... اکثریت متصوفه این بدعت را پذیرفتند و همین معنا به آنها اجازه داد که برای سیر و سلوک رسم‌هایی و آدابی که در شریعت، نامی و نشانی از آنها نیست باب کنند، و این سنت‌تراشی همواره ادامه داشت، آداب و رسومی تعطیل می‌شد و آداب و رسومی جدید باب می‌شد، تا کار بدانجا کشید که شریعت در یک طرف قرار گرفت و طریقت در طرف دیگر، و برگشت این وضع بالمثال به این بود که حرمت محرمات از بین رفت، و اهمیت واجبات از میان رفت، شعائر دین تعطیل و تکالیف ملغی گردید. ... کم‌کم طائفه‌ای بنام قلندر پیدا شدند، و اصلاً تصوف عبارت شد از بوقی و منتشایی و یک‌کیسه گدایی، بعداً هم به اصطلاح خودشان برای اینکه فانی فی‌الله بشوند، افیون و بنگ و چرس استعمال کردند (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۵، ص ۵۷-۵۸).

نتیجه‌گیری

در پایان نتیجه می‌گیریم عامل اصلی ظهور مکاتب و گروه‌های جمعی صوفیان و همچنین سلسله‌ها و طریقه‌های صوفیه، ویژگی‌های نهفته در برخی آموزه‌های عرفان اسلامی است. درواقع استعداد نهفته در

اساسی‌ترین آموزه بعد تربیتی عرفان اسلامی، یعنی رابطه ارادت میان مرید و مراد، و لوازم و ویژگی‌های این رابطه، همچون اطاعت از دستوره‌های سلوکی پیر و اعتقاد به تفرّد و یگانگی او در امر سلوک، با توجه به اینکه هریک از مشایخ تصوف روش سلوکی خاص و منحصر به فردی داشتند، نخست موجبات شکل‌گیری مکاتب عرفانی و گروه‌های جمعی صوفیان را فراهم آورد و در گذر زمان، با گرایش عامه مردم به‌سوی تصوف و وضع آداب و رسوم خانقاهی، موجبات پیدایش سلسله‌ها و طریقه‌های صوفیه را پدید آورده است.

البته افزایش روزافزون جمعیت خانقاه‌ها و غلظت آداب و رسوم خانقاهی، هرچند سبب رشد و شکوفایی تصوف فرقه‌ای گردید؛ لیکن به سبب عامه‌پسند شدن تصوف و فراموشی سبب وضع مستحسّنات و نیز دکان‌داری مرشدانها، روح و حقیقت تصوف اسلامی پشت غبار مستحسّنات صوفیه پنهان گشت و آسیب‌های جبران‌ناپذیری بر سرشاخه‌های درخت تصوف اسلامی وارد آمد.

بنابراین، اصل تحزب و گروه‌گروه شدن صوفیان حقیقتی انکارناپذیر و از لوازم سلوک باطنی جمعی است. چنان‌که آسیب‌ها و آفاتی که از این ناحیه بر شاخه‌های عرفان اسلامی وارد آمد نیز واقعیتی کتمان‌ناشدنی است؛ از این‌رو، آسیب‌زدایی از سرشاخه‌های این درخت تنومند به‌معنای خشکانیدن و قطع ریشه و بن آن نیست. در نتیجه، دیدگاه برخی محققان که پیدایش طریقه‌های صوفیه را معلول عواملی خارج از آموزه‌های تصوف خواندند یا وجود انحراف در این طریقه‌ها و سلسله‌ها را دلیلی بر بطلان اصل تصوف و عرفان اسلامی برمی‌شمرند، به ظاهر صحیح نیست.

منابع

- باخرزی، یحیی، ۱۳۸۳، *اوراد الاحباب و فصوص الآداب*، به کوشش ایرج افشار، چ دوم، تهران، دانشگاه تهران.
- حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد، ۱۳۶۸، *دیوان حافظ*، تهران، اساطیر.
- رازی دایه، نجم‌الدین، ۱۳۷۹، *مرصاد العباد*، تحقیق محمدامین ریاحی، تهران علمی فرهنگی.
- شیمیل، آن ماری، ۱۳۷۷، *ابعاد عرفان اسلامی*، ترجمه عبدالرحیم گواهی، چ سوم، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلام.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۳۷۴، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ترجمه‌سید محمدباقر موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- عطار نیشابوری، فریدالدین، ۱۳۸۶، *تذکره الاولیاء*، تحقیق محمد استعلامی، تهران، زوار.
- عمیدزنجانی، عباسعلی، ۱۳۷۶، *تحقیق و بررسی در تاریخ تصوف*، چ دوم، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- قشیری، ابوالقاسم عبدالکریم، ۱۳۷۴، *الرسالة القشیریة*، تحقیق و تصحیح عبدالحلیم محمود و محمودبن شریف، قم، بیدار.
- کاشانی، عبدالرزاق، ۱۴۲۶ق، *اصطلاحات الصوفیة*، تحقیق عاصم ابراهیم الکیالی الحسینی الشاذلی الدرقاوی، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- کاشانی، عزالدین محمود، ۱۳۷۶، *مصباح الهدایة و مفتاح الکفایة*، مقدمه و تصحیح جلال الدین همایی، چ پنجم، تهران، هما.
- مصباح، محمدتقی، ۱۳۸۶، *در جستجوی عرفان اسلامی*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- نصر، سیدحسین، ۱۳۹۱، *جلوه‌های معنویت در جهان اسلام*، ترجمه فاطمه شاه حسینی، قم، دانشگاه ادیان و مذاهب.
- یزدان پناه، سیدیدالله، بی تا، «درسنامه تاریخ عرفان اسلامی»، جزوه درسی تاریخ، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.